



چهار مرد نقابدار به سبک سامورایی‌ها به خانه تاجر ایرانی و همسر سوتندی‌اش در کرج حمله کردند و دست به سرقت میبازاری زدند.

یکی از این سامورایی‌های خشن فراری است و ۳ عضو باندش در دادگاه تحت محاکمه قرار گرفتند.

تی‌ترها

عمو دیگر عاملان جنایت
اصرار بر بی‌گناهی دارند

قرار مرگ در زیرزمین خانه قدیمی

پسر جوان به میهمانی دعوت بود. بارها چنین قرارهایی داشت اما این بار باید به استقبال مرگی می‌رفت که نسخه‌اش را نوشته بودند. مرد جوان با همدستی چهار دوستش در اقدامی هولناک برادرزاده‌اش را در زیرزمین خانه قدیمی به قتل رساند.



جسد این پسر ۴ ماه ناشناس بود

رازگشایی از مرگ یخی مسافر دانمارک در تهران

گره کور مرگ دردناک مسافر دانمارک در تهران باز شد. در ایام عید نوروز امسال جسد مرد جوانی در کنار یک رودخانه در ارتفاعات شمال تهران افتاده بود.

پزشکی قانونی جنون این قاتل را رد کرد

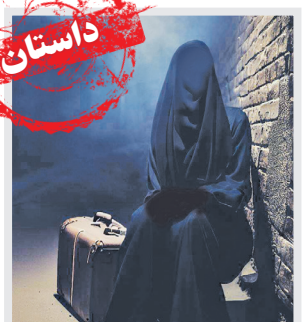
جنایت در سوءظن جنون‌آمیز

مرد جنایتکار با ادعای بیماری روانی دو قطبی‌اش خود را در سرنوشت دردناک همسرش بی‌گناه نشان داد. متهم در چنانچه جنایتی هولناک مدعی است به خاطر بیماری روانی که دارم زن خانم‌ام را خفه کرده‌ام.

مهندس دهیار ناخواسته قاتل شد

قتل به خاطر یک الاغ

دهیار روستای سنگان که در جریان درگیری با یکی از روستاییان او را به قتل رسانده بود بزودی پای میز محاکمه خواهد رفت. به گزارش «ایران»، مراد ماه سال ۱۴۰۱ رسیدگی به مرگ مرموز یکی از اعضای شورای روستاهای غرب تهران، در یک بیمارستان در دستور کار بازپرس شعبه سوم دادسرای جنایی تهران قرار گرفت.



کوچه تاریک

سرش را روی دسته صندلی گذاشت وقتی چشم باز کرد، انگار نیمه شب بود، به سختی سر برگرداند. ساعت نزدیک چهار صبح بود هنوز فرساده به خانه برنگشته بود. احساس درد شدیدی در ناحیه کمر و دنده‌هایش کرد. خودش هم نمی‌دانست چرا این قدر مضطرب است چه شده که آن طور خوابش برده است.



دلتنگی‌ها و تئوهای خانمان برانداز

مرد جوان که با دختری چادری ازدواج کرده بود وقتی دید همسرش مانند تنگ می‌پوشد و پزشک مرد روی بدنش تنو می‌زند دیگر نتوانست متحمل شود و خواستار طلاق شد. عروس می‌گوید نمی‌تواند با باورهای شوهرش زندگی کند و طلاق توافقی را می‌پذیرد و شوهرش هم دیگر تغییرات همسرش را تاب نمی‌آورد و اصرار بر طلاق دارد.

قطره اشکی که روی گونه‌اش می‌لغزید را کنار زد و با صدایی رساتر از قبل گفت: اما بالاخره تصمیمم را گرفتم. و اینی شدم که می‌بینید! الان هم دانیال را دوست دارم، ولی فقط خودش را! نه آنچه بدان باور دارد! آزاد شود تا کنارش باشم! دانیال هم با جدیت گفت: من همانی هستم که بدان یاور دارم، این تو هستی که فریب خورده‌ای و اصالت را از دست داده‌ای! مطمئن باش پشیمان می‌شوی و آن روز دیگر خیلی دیر است!

خانم لطفاً امضا کنید، برویم دنیال بد بختی ما ن. تحول تاریخی سریع و بی‌سابقه آنچه که در دوران اخیر در حال تجربه آن هستیم، شکافی عمیق در ارزش‌ها، باورها و اندیشه‌های انسان‌ها پدید آمده است. حاصل آن شکل‌گیری دو طیف اجتماعی معروف به اهالی سنت و اهالی [به اصطلاح] مدرن است که سبک متفاوتی را زندگی می‌کنند. بدون پرداختن به این مسأله که حقیقت

مشکل داشتم. درونم تلاطمی از اندیشه‌ها، باورها و افکار بود که نمی‌دانستم چه وقت و به کدام سمت آرام می‌گیرد؛ به سمت ارزش‌های خانوادگی امیل می‌کنم یا نهایتاً در برابر افکار جدیدی که در وجودم طوفانی به پا کرده بود، تسلیم می‌شوم؟!

جنگی بود که بیا و ببین!

با دانیال که آشنا شدم، گفتم شاید همانی است که قرار است با او آرام شوم. روزها و ماه‌های اول عقد و زندگی خوب بود. کم‌کم باور کرده بودم، هر چه به آن اعتقاد داشته‌ام، درست بوده و مسیر همان است که در آن بوده‌ام. دانیال هم جلوتر از من و محکم‌تر از من در این مسیر گام برمی‌داشت و با هم پیش می‌رفتیم. ولی حالا که فکر می‌کنم می‌بینم این رفتارها هیچ کدام حقیقی نبود و نمایشی بود که بخشی از وجودم به آن تن داده بود. لحظاتی سکوت کرد! نمی‌خواستم رشته افکار و حرف‌هایش پاره شود. منتظر ماندم تا ادامه دهد.

هرچه تلاش می‌کردم، مجابش کنم، ترمز تغییر را بکشد و اندکی درنگ کند بی‌فایده بود! آنقدر تذکر داده بودم که دیگر حوصله من و غرغره‌هایم را نداشت! از هم دور شده بودیم. کنار هم بودیم، ولی دور از هم. روزهای ناآرام پارسال و بحبوحه اغتشاشات اوج شکافی بود که بین خودم و شیما تجربه کردم. هرچه تلاش کردم او را بفهمم، فایده نداشت. نشدنی بود!

باورم نمی‌شد همان شیمای چادری سر به زیر، برای تئو روی بدنش پیش دکتر مرد برود!!! نمی‌توانستم با خودم، ارزش‌هایم و شیمای جدید کنار بیایم و برای همین، پیشنهاد طلاق توافقی را دادم. و شیما گفت: این بهترین هدیه زندگی‌ام بود، ممنونم دانیال!!! شیما بی‌تفاوت به سخنانم پر از حسرت همسر، نشسته بود و با ناخن‌هایش بازی می‌کرد. دانیال که ساکت شد، سرش را بالا گرفت و گفت: دانیال حقیقت را می‌گوید. راستش را بخواهید من از همان وقت که خانه پدرم بودم، با حال درونی و نمای بیرونی‌ام

آخرین پلان
دانیال که جوانی سر به زیر، آرام و متین به نظر می‌رسید همراه با خانمی آرایش کرده وارد اتاق شدند!

بدون هیچ مقدمه‌ای و قبل از اینکه بخواهم فضا را برای بیان مشکلات‌شان فراهم سازم، لب به سخن گشود. سال قبل به خواستگاری‌اش رفتم، شیما همانی بود که می‌خواستیم؛ چادری، غفیف، با حیا و با وقار.

آغاز خوبی داشتیم، خیلی خوش می‌گذشت! افکار، اندیشه‌ها و باورهایمان نزدیک به هم بود و اشتراکات بسیاری داشتیم، برای همین هم هر جا می‌رفتیم و هر کاری می‌کردیم، به اتفاق لذت می‌بردیم؛ مسجد، هیأت، مشهد، حرم، قبور شهدا و... ولی این ماه‌های عسلی خیلی زود زهرمار شد. شیما رفت و شیمای دیگری برگشت. چادر را کنار گذاشت، لباس‌هایش با سرعت تنگ و تنگ‌تر شد! آرایش‌اش هم غلیظ و غلیظ‌تر! نمی‌دانستم از کجا دارم می‌خورم! گوشه‌اش، رفقایش، سرکارش، دانشگاهش...!!

دختر جوان به پلیس پناه برد

آرزوهای بر باد رفته در خانه ذغالی

از وقتی یادم می‌آید پدرم شب‌های بساط مवाद بود، دوستانش را می‌دیدم که با صورت‌های وحشتناک پای منقل می‌نشستند. حسن بدی داشتم، نمی‌دانستم سرنوشت مرا هم پای همین بساط کثیف می‌کشاند و جوانی را از من می‌گیرد.... پدرم اعتیاد شدید به مواد مخدر داشت، در یکی از محلات پایین شهر زندگی می‌کردیم، من ۳ برادر و ۲ خواهر کوچک‌تر از خودم دارم، همیشه اختلافات زیادی بین پدرم و مادرم وجود داشت. پدرم، مادرم را خیلی تنگ می‌زد. مادرم فقط به خاطر ما بچه‌ها تحمل می‌کرد، پدرم بی‌کار بود و گاهی اوقات دستفروشی می‌کرد، خیلی وقت‌ها سر کار نمی‌رفت و با دوستانش پای مواد بود.

ما خیلی با بی‌پولی و فقر ساختیم و تحمل کردیم، بیچاره مادرم از صبح تا شب در خانه‌های مردم کار می‌کرد، آخر شب که به خانه برمی‌گشت پول هایش پای بساط مواد پدرم با زور و کتک دود می‌شد و می‌رفت هوا... من مجبور شدم اول راهنمایی ترک تحصیل کنم و پدرم بدون اینکه نظرم را بخواهد و برای اینکه مخارج زندگی و خانواده کمتر شود مرا به عقد پسر دوستش درآورد و این در حالی بود



که شوهرم نیز اعتیاد داشت و به اجبار پدرم با او ازدواج کردم. بعد از مدتی مجید بی‌کار از آب درآمد و چون معتاد بود، علاقه‌ای به او نداشتم و دو ماه بعد از عروسی به منزل پدرم برگشتم. همسرم خیلی بد دهن بود، خیلی کتک می‌زد، مجبور شدم طلاق بگیرم. شرایط بدی بود، به خاطر معاشرت با بعضی افراد من هم درگیر اعتیاد شدم و وقتی به خودم آمدم که خودم را پای بساط مواد دیدم. هیچ وقت فکر نمی‌کردم سرنوشت مرا به این راه بکشاند و از چیزی که بدم می‌آمد دنبالش بروم...

نظر کارشناسی

زهرا بیات کارشناس ارشد روانشناسی

مشکل اساسی در این پرونده، اعتیاد خانواده، عدم مدیریت پدر و مادر در کنترل زندگی، ارتباط گرفتن با افراد آلوده، وضعیت اقتصادی خیلی ضعیف، ازدواج اجباری، عدم شناخت زوجین از فرد، افسردگی، احساس یأس و ناامیدی و... در زندگی بوده که نهایتاً به مصرف مواد روی آورده است. طرد شدن از سوی خانواده، کمبود محبت و احساس ضعف، مهارت‌های اجتماعی ضعیف از مهم‌ترین عوامل گرایش به اعتیاد است، همچنین عوامل خانوادگی چون: بی‌سوادی والدین، عدم آگاهی والدین از روش‌های تربیتی صحیح، عدم وجود ارتباطات دوستانه و صمیمانه بین والدین و فرزندان، اعتیاد پدر، رابطه سرد و خشک بین اعضای خانواده و عدم حمایت عاطفی روانی از جانب خانواده در اعتیاد افراد مؤثر است. افسردگی، استرس، احساس حقارت و خودکم‌بینی از جمله عوامل روانی افرادی است که به اعتیاد روی می‌آورند.

از معضلات مهم جوامع بوده بویژه با ورود مواد صنعتی پرخطر به چرخه مصرف معتادان، مهم‌ترین مسأله‌ای که باید درباره اعتیاد در نظر داشت این است که اعتیاد را باید به عنوان یک بیماری مزمن بدانیم و بپذیریم که اعتیاد فرایندی پیچیده و آسیب‌زننده به فرد بیمار و خانواده او می‌باشد. سستی نوجوانی، عدم توازن در وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از عوامل زمینه‌ساز اعتیاد است.